

نشست نود و هفتم – راز تحقق غنا در انسان

بسم الله الرحمن الرحيم

برگردیم و حداقل دسته اول آیات سوره که ماجرای حضرت یحیی است را تمام بکنیم.

انتهای آیات این گونه است که بحث حضرت زکریا مطرح شد، ولی آنچه حضرت زکریا خواسته بودند، فرزندی به نام حضرت یحیی (ع) با خصال ویژه و منحصر به فرد شد و آنگاه یحیی متولد شد. یحیی که متولد شد، خدا خود یحیی را خطاب قرار داد. این عبارتی که برای حضرت یحیی آمده نشان می دهد که چون استجابت دعای حضرت زکریا است، حضرت زکریا چنین چیزی می خواسته است.

کتاب را با قوت بگیر یعنی چه؟

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾

یحیی کتاب را با قوت بگیر. اولاً کدام کتاب بوده است؟ ظاهراً هر یک از انبیا یا خودشان کتاب داشتند یا مسئول ابلاغ کتاب پیامبر قبلی بوده اند؛ مثل اهل بیت که مسئول ابلاغ کتاب پیامبر خاتم هستند. اینجا ممکن است تورات یا صحیفه های دیگری باشد که در این بین نازل شده است. در هر صورت کتاب وجود دارد و کتاب هم مشتمل بر حقایق، قوانین، دستورالعمل ها و برنامه های زندگی است.

کتاب را با قدرت بگیر اصطلاح است. اخذ واژه عجیبی در قرآن است، مثلاً اخذ ولایت داریم. اخذ یعنی گرفتن و گرفتن یعنی مبنای باورها، عمل ها، هدف گذاری ها و تمایلات باشد؛ یعنی تمام ساختار وجودی ات بر اساس این کتاب ساماندهی پیدا کند و البته این را اقامه کنی. **ماموریت حضرت یحیی اقامه کردن کتاب می شود.**

حکم به چه معنی است؟

کتاب را به قوت بگیر که ما به تو حکم داده ایم. **حکم به معنی فصل الخطاب داشتن است؛ یعنی او می توانسته در هر شرایطی آنچه را که باید انجام شود، بشناسد و صاحب حکم بوده است.** طبق قرآن فقط کسی صاحب حکم می شود که صاحب کتاب باشد. حالا صاحب کتاب بودن به این معنی نیست که خودش کتاب بیاورد، یعنی کتابی داشته باشد. اساساً حکم در کتاب است؛ پس چون کتاب دارد، صاحب حکم می شود. یعنی کسی بوده است که می توانسته امر خدا را در هر شرایطی تشخیص بدهد و اینکه الان وقت چیست. حکم یعنی که انسان تشخیص بدهد آنچه انسان را به غایت الهی می رساند و مورد انتظار خداست، چیست.

اوصاف حضرت یحیی (ع)

مهم ترین ویژگی حضرت یحیی، دلدادگی خدا

وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ﴿١٣﴾

بعد یک اوصافی را در مورد حضرت یحیی می فرماید که خیلی اوصاف قابل توجه ای است. اشاره ای هم خانم ابراهیمی به این اوصاف کردند. مهم ترین ویژگی حضرت زکریا این بود که خیلی دل داده ی خدا بود و خدا هم او را خیلی دوست می داشت و محبوب خدا بود. «حنان» یک مرتبه ی بالایی از محبت است؛ یک محبت و شفقت بسیار عمیق که با تار و پود آدم آمیخته می شود. این ها واژگانی هستند که محبت را به سمت مودت و جان دادن برای خدا نزدیک می کنند.

تقوا جلوه محبت به خدا

جلوه چنین محبتی تقوا است. یعنی اگر چنین عشق و محبتی در انسان باشد، خودش را در تقوا نشان می دهد و به راحتی می تواند امیال دیگرش را تحت کنترل بگیرد. آنقدر خدا را دوست دارد که راحت می تواند میل های دیگرش را کنترل کند؛ اصلا نشانه داشتن چنین عشقی به خدا، داشتن چنین تقوایی است.

تزکیه به چه معناست؟

و البته زکات، زکات هم یعنی بتواند از خودش بزند. زکات از ریشه تزکیه است. هرس کردن را تزکیه می گویند. تزکیه یعنی دل داشته باشی از یک چیزهایی برای چیزهای دیگری بزنی، هرس کردن هم همین طور است. اگر باغبان ها را دیده باشید، در زمستان خیلی دل دارند؛ شروع می کنند شاخه ها را ریختن. شما می گویند: «حیف است!»، اما او می گوید: «لازم است!». شما که بلد نیستید، حرص می خورید. می گویند: «این درخت برای اینکه جان بگیرد و میوه خوبی بدهد، باید این شاخه ها را بریزم». تزکیه هم مانند هرس کردن دل می خواهد. خیلی وقت ها باید چیزهایی را بزنی که خوب هستند. اتفاقا تزکیه فقط محرمات نیست، بعضی وقت ها حلال هایی را باید حذف کنید که اتفاقا خوب است؛ ولی باید بزنی تا رشد اتفاق بیفتد.

اتفاقا بیشتر هم در موارد حلال و خوب است؛ یعنی دل داشته باشی از یک سری چیزهای خوب انصراف بدهی که چیز بالاتری بشوی. بعضی اوقات تزکیه این است که انسان از زیارتی بزند تا امر واجب دیگری را انجام بدهد. تزکیه البته محرمات را شامل می شود ولی جایی که رشد ایجاد می کند، آنجایی است که از امور مباح و حلالی برای تحقق امور بالاتری می زنی.

نتیجه چنین محبتی به خدا، دوتا صفت در انسان است؛ **تقوا و زکات**:

۱. می تواند امیال خودش را کنترل کند.

۲. به راحتی می تواند از خودش و دوست داشتنی های حتی معنوی اش برای امرهای واجب بزند.

اینکه شنیدید کسی مثل حضرت آقای بهجت می روند نجف که رشد کنند، بعد پدرشان می بیند ایشان خیلی مشغول به مستحبات است و به ایشان می گویند: «من راضی نیستم شما مستحبات انجام بدهی، رفتی آنجا فقط درس بخوان!». بعد حضرت آقای بهجت که عاشق نماز و عبادت است، نماز مستحبی نمی خواند! چرا؟ چون آنقدر خدا را دوست دارد که واجب خدا را از امیال معنوی خودش هم بیشتر دوست دارد؛ با اینکه میلش نماز خواندن است ولی برایش واجب خدا مهم تر است. این نشان می دهد که واقعا محبت دارد؛ نه آنکه داد و هوار کند که من دیوانه نماز هستم، پدر تو نمی فهمی و...، این ها از همان جوگیری ها است. اگر کسی از این کارها کرد، بداند و یقین کنید که عشقی در او نیست. این ها جوگیری است، چیزی پیدا کرده است که حرف خودش را به کرسی بنشاند و می خواهد به اسم خدا و دین این کار را بکند. وگرنه **عشق خدا در کسی باشد، خودش را با زکات و تقوا نشان می دهد، یعنی کنترل کردن امیال و از خود زدن برای هر امری که خدا آن را واجب می داند.**

محبت حضرت امام حسین به خدا آنجایی خودش را نشان می دهد که در کربلا بعد از آن همه مصیبت، وقتی هم چنان به حضرت توهین، جفا و سفاکی می کنند، شما حتی یک صحنه در کربلا نمی بینید که امام حسین از مدار تقوا خارج شده باشد. چجوری ممکن است؟ چون او محبت خدا در دلش است و راست می گوید که خدا را دوست دارد. یک جا نمی بینید که در بذل کردن از خودش تردید کند. این تقوا و زکات اگر در یک نفر به طور کامل جلوه داشته باشد، در حضرت اباعبدالله حسین، در صبح تا عصر عاشورا است؛ هرچه که داشته بذل کرده و شما یک ذره بخل در آن نمی بینید.

اینکه محبت به خدا داریم ولی نمی توانیم از چیزهایی که خودمان دوست داریم بزنیم ولو معنوی، ولی دل آدم ها را می شکنیم، این ها از محبت نیست. این ها ادای محبت درآوردن است. محبت آنی است که انسان در گذشتن از سلايق و امیال خودش یک ذره هم تردید نمی کند این نشان می دهد واقعا عاشق خدا است، چون خودش و حتی امیال معنوی خودش هم دیگر مهم نیست.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ﴿١٤﴾

چرا والدیه را مطرح می کند؟ چون این را دقیقا جلوتر برای حضرت عیسی هم می گوید: «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي». نسبت به پدر و مادرش به شدت بر دارد.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾

هم در آن موقع که به دنیا آمد، هم آن موقع که از دنیا می رود و هم در قیامت که مبعوث می شود، بر او سلام است.

راز رسیدن به غنا در انسان

در ثواب قرائت سوره گفته شد کسی که این سوره را قرائت کند و مداومت داشته باشد، نمی میرد مگر اینکه به غنا در نفس، مال و ولدش می رسد.

یعنی چی به غنا می رسد؟ یعنی دیگر از معنویت و کمال، از آنچه دوست می دارد و مورد رضایت خداست، چیزی در درونش جا نمی ماند که دوست داشته باشد و در او نباشد. غنا یعنی چیزی کم ندارد؛ از کمالات و فضایل آن چه که فکر می کند، همه را دارد. خیلی ثواب قرائت عجیبی است.

این که بگویند، یک کاری هست که اگر انجام بدهی هر چه از خوبی و کمالات که مدنظر تان است، همه در خودتان محقق می شود خیلی عجیب است. از آن عجیب تر تحقق آن در فرزند آدم است، چون باز نفس انسان در اختیار خودش است؛ ولد که دیگر در اختیار آدم نیست، یک موجود دیگری است و شاید نخواهد خیلی کارها را بکند. سطح توانمندی سوره خیلی بالاست.

با توجه به این ثواب قرائت و چیزی که از آیات گفته شد، نکته ای را می خواهم بگویم: آن چیزی که باعث می شود در نفس انسان هر آنچه از کمالات است محقق می شود این است که فرد محبتی به خدا داشته است که تحقق آن در خودش برایش مهم نبوده است؛ یعنی فرد به حالتی رسیده است که آنقدر محبت خدا در دلش است که فقط برایش مهم است آنچه اراده خداست و خدا می پسندد محقق شود، می خواهد به من چیزی برسد یا نه. به حرمت اینکه در محبتش از خودش می تواند بگذرد، خدا همه کمالات را در او قرار می دهد؛ فرمولش این است، فرمولش این نیست که کمالات را یک به یک بشمارد و در خودش اضافه کند.

این فرد چون تقوا پیشه می کند، به راحتی از خودش برای دیگران می گذرد؛ خدا به حرمت این روحیه، آنچه را که دوست می دارد و به خاطر آن دارد مجاهدت می کند را در خود او محقق می کند. راه تحقق همچنین صفت بلند شگفت انگیزی همچین چیزی است.

چگونه فرزند خود را نذر کنیم؟

این در مورد فرزند هم هست؛ یعنی وقتی آنقدر خدا را دوست می دارد که فرزند را برای خدا می خواهد، خدا هم کاری می کند که آنچه او دوست می دارد در فرزند محقق شود.

اصل تربیت این است که من فرزندی را برای خدا می خواهم و نشانه اش این است که نسبت به این فرزند تقوا و تزکیه دارم؛ یعنی امیال خودم را برای فرزند نمی خواهم و از هرآنچه که منافع این فرزند برای من است، گذشته ام. من برای خودم در این فرزند هیچ چیزی نمی خواهم؛ یعنی اگر اتفاقی افتاد، نگران آبرو، مال و آینده خودم نیستم؛ نمی خواهم برای من کاری انجام بدهد و اگر برای من کاری انجام نداد و احترام من را نگه نداشت هم ناراحت نمی شوم، چون من دغدغه خودم را ندارم. مثل حضرت ام البنین (ع) که از اول فرزندش را نذر امام حسین (ع) کرده است و به این فرزند هم یاد داده که تو همه زندگی ات نذر کس دیگری است.

ما اسمش را آکنده شدن از محبت می گذاریم، چون سوره اینطور می گوید: «از عشق خدا آکنده می شود».

اینطور است: مادر فرزندش را نذر می کند و این نذر یک امر شعاری نیست که از فردا شیوه پوشیدن، زندگی کردن، رشته تحصیلی و کاری که انجام می دهد، آنچه ما دوست داریم، آبروی ما را حفظ می کند و آنچه که بیشتر در ما عزت ایجاد می کند باشد؛ این دیگر چه نذری است؟! چرا خالی می بندی؟ اگر نذر است، حکمش این است که دیگر از مالکیت شما خارج می شود؛ یعنی شما دیگر مالکیت خودتان را بر روی آن فرزند اعمال نمی کنید.

- این کار را نکن!

- چرا؟!

- چون من می گویم...

چرا باید چون شما می گوید کسی کاری را انجام ندهد؟! فقط چون خدا می گوید مهم است. اگر حرفی که شما می زنید را خدا می گوید، بگویید: چون خدا می گوید؛ دیگر «من می گویم» و «من دوست دارم» نداریم. او که نباید شبیه آنچه که شما دوست دارید بشود.

اگر آن محبت در انسان باشد که این گونه از عشق خدا فرزندی را بزرگ بکند، براساس این روایت که در ثواب قرائت این سوره آمده و چنان که در خود سوره در ماجرای حضرت یحیی نمود دارد، خدا هم آن چه را اراده کردید در آن فرزند محقق می کند. این یعنی غنا فی ولده، یعنی در فرزندش هم غنا به وجود می آید؛ یعنی آن چیزی که دوست داری در فرزندت می بینی؛ دوست داشتی این فرزند برای خدا فدا بشود، این را می بینی! دوست داشتی پرچم دار توحید بشود، این را درش می بینی! دوست داشتی کمالاتی پیدا کند برای اینکه در راه خدا جهاد کند، این را در او می بینی! شرطش این است که اینطور معامله کرده باشد.

اینجا به جمله معترضه بگوییم: قطعا و یقینا هیچ کدام از این قوانین از آدم ها سلب اختیار نمی کند و این به این معنی نیست که اگر پدر و مادری این کار را کردند، فرزند دیگر نمی تواند بد بشود؛ انسان ها اختیار دارند!

در همین سوره کمی جلوتر می گوید که یک عده فرزندان انبیا الهی این امر را ضایع کردند و از این مسیر خارج شدند، پس اگر در تاریخ دیدید که یک موردی بوده، کسی همچین کاری کرده و بچه آنطوری نشده است، این ها سلب اختیار نمی کند. اهل بیت هم فرزندان داشتند که به مسیر صلاح نرفتند؛ چون آدم ها بالاخره اختیار دارند.

این نشان می دهد این کار بیشترین ظرفیت را در تربیت فرزند ایجاد می کند، یعنی اگر پدر و مادری قرار باشد کاری برای تربیت فرزند بکنند، بیشترین کاری که می توانند بکنند این کار است که انقدر محبت به خدا داشته باشند که فرزند را برای محبت به خدا بخواهند؛ پس در نسبت با او تقوا و تزکیه داشته باشند و امیال، فهم و ادراکات خودشان را وارد نکنند؛ هر چیزی که خدا می خواهد. بهترین اسمی که خدا می خواهد، نه بهترین اسمی که ما دوست داریم؛ از اسم گذاری بگیری تا تعلیمات، آموزش، برنامه، تعامل با او و همه اینها.

البته این بچه را باید تربیت کرد؛ این حرف به این معنی نیست که این بچه را تربیت نمی کنند، ولی بچه را در راستای چیزی که خدا خواسته تربیت می کنند نه در راستای چیزی که من دوست دارم. این اتفاق سوره مبارکه مریم است که یک حضرت زکریایی انقدر عاشق خداست که چون می خواهد جلوه های خدا در عالم بیشتر شود، دنبال فرزند و آئینه های بیشتر می گردد. مثل این که در حرم آئینه کاری روی در و دیوار نور را منعکس می کند؛ می گوید نمی شود یک آئینه دیگر هم می بود تا جلوه دیگری از خدا را نشان می داد؟ او کلا یحیی را آئینه خدا می خواهد و هیچ چیزی غیر خدا برایش مهم نیست؛ برای همین آن موقعی هم که باید با این فرزند وداع کند، دست و پایش نمی لرزد و اصلا می گوید من تو را برای این روز پرورش داده بودم. سلامتی همه پدر و مادرهای شهدا و رحمت خدا بر همه آن هایی که از این دار فانی وداع کردند، برای اینکه انشاءالله الساعه آبرودار محضر اباعبدالله حسین (ع) باشند یک صلوات بفرستید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

چگونه نام انسان بعد از مرگ زنده می ماند؟

اول جلسه مساله ارث را مطرح کردم. حضرت زکریا وقتی می گوید امتداد، منظورش فقط امتداد شخصش نیست؛ چون خودش کسی هست که «خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي»، پرچمی از توحید را بلند کرده و مسیری را آمده است که نمی خواهد {ابتر بماند}.

- ما که مثل آنها نیستیم!

ما هم باید این کار را بکنیم، ولی ما اگر این کار را می کنیم باید حواسمون باشد از جانب حضرت زکریا داریم این چنین دعایی می کنیم؛ یعنی ما هم باید دغدغه مان این باشد که من هم یک بخشی از توحید را جلو آمده ام، خدایا کاری کن این حرکت امتداد پیدا کند. این فقط این نیست که من که از دنیا می روم یک کاری

کن که عده‌ای باشند که فامیلی‌شان چیت چیان باشد، حالا نباشد چه می‌شود؟ مگر به فامیلی است؟ نام آدم که با بردن فامیلی‌اش زنده نمی‌ماند. نام آدم به لقمه شدن آن چیزی که برایش زندگی کرده، زنده می‌ماند.

حضرت زکریا (ع) همان کسی است که حمد خدا می‌گوید و برایش مهم است که این جریانی از حمد که او جلوه می‌دهد، امتداد پیدا نکند؛ او به این دلیل امتداد را می‌خواهد.

شما باید این دعا را بخوانید؛ بگویید: «خدایا من می‌دانم که عبادتم به درد خودم می‌خورد و حاشا که روزی من عبادتی کنم که به ساحت قدس تو برسد، ولی همین عبادت کم ما باید روی این زمین باشد و مبادا زمینت از عبادت تو خالی شود. من فرزندان می‌خواهم که میراث دار این عبودیت باشند، نه فرزندان که فامیلی من را نگه دارند.»

اگر به فامیلی باشد، فرزند دختر چون فامیلی منتقل نمی‌کند، دیگر اصلا به کار نمی‌آید؛ بعد می‌شود همان که اعراب می‌گویند که بچه باید پسر باشد، چرا دختر باشد.

- می‌خواهم اثری از من باشد!

اثر یعنی چی؟ چه شکلی هست؟ اینکه بگویند مادر بزرگ مرحومم؟ یا از این آب سردکن ها بزنید وقف مرحوم فلانی؟ این که اصلا فرزند نمی‌خواهد.

باید یک چیزی باشد که از خودتان بیشتر دوستش داشته باشید تا بتوانم مثال بزنم. گیر همین جا است که چیزی پیدا نمی‌کنیم که از خودمان عزیزتر باشد؛ لذا همین می‌شود که خودمان بمانیم، چون محبوب ترین چیز در نزدمان خودمان هستیم.

چه چیزی را بیشتر از خودمان دوست داریم؟

یک بار ما به شهری رفته بودیم؛ یک بنده خدایی گفت بیاید برویم می‌خواهم چیز خاصی را نشانان بدهم. رفتیم پیش آقای که از بچه های مدافع حرم بود، از آن‌ها که چندبار مجروح شده بود و دوباره برگشته بود، دیگر به جایی رسیده بود که واقعا نمی‌توانست برود. این بنده خدا گفت که ایشان یک چیزی خیلی خاصی دارد، گفتیم ببینیم. ایشان یک جعبه آورد و با یک احترامی یک انگشتری را داد به من، من انگشتر را گرفتم که خیلی حس خاصی داشت. تند تند داشتم فکر می‌کردم که این چی می‌تواند باشد که این قدر خاص است که ما آمدیم این جا که این انگشتر را ببینیم. بعد یک کاغذ از جیبش درآورد که شجره نامه آن انگشتر بود؛ انگشتر خود حضرت علی اکبر بود. انگشتر اینطوری بود که همان موقع بعد از حادثه می‌آوردند در شهر کوفه و این‌ها یکی از خاندان های کوفی بودند که به سرعت می‌روند، انگشتر را می‌خرند و این انگشتر نسل به

نسل بینشان منتقل شده است. شجره نامه مفصلی داشت، مثل شجره نامه سادات، که به تایید حضرت فاضل رسیده بود.

برایشان مهم بود بچه خوبی داشته باشند که بتوانند انگشتر را به او بدهند تا انگشتر به نسل بعدی برود، بچه را برای انتقال این انگشتر می‌خواستند و به من می‌گفت در تربیت فرزندم به مم کمک کنید، چون می‌خواهم این انگشتر بعدش به او برسد. شما فکر کنید این انقلاب شگفت انگیزی که من دارم می‌گویم، یک انگشتر در خاندان این‌ها ایجاد کرده بود؛ در مورد اقامه توحید و به ارث بردن کتاب حرف نمی‌زنم که اصل ماجراست. این کتاب که قابل مقایسه با انگشتر حضرت علی اکبر نیست. یک چیزی بود که از خودش برایش مهم تر بود و بچه‌اش را برای آن می‌خواست؛ این چیزی است که از سوره مدنظرم بود.

در انبیا یک علاقه و محبت آتشینی بوده که خودشان برایشان مهم نبوده؛ اما مبدا این آتش نباید خاموش شود و حتما سراغ نسل بعدی هم برود. بعضی از چنین چیزی در درون‌مان نیست؛ لذا اگر درمورد فرزندم حرف می‌زنیم، نهایتش می‌شود این که نسل بعدی باشد که یادی از ما باشد؛ این سوره این را نمی‌گوید.

برای چیزی که بیشتر از خود دوست دارید، فرزند بیاورید!

سوره مریم از محبتی حرف می‌زند که باید آتشش اول به جان زکریا بیفتد، زکریا را آتش بزند، آنقدری که از زکریا چیزی نگذارد؛ بعد زکریا برایش مهم بشود که مبدا بعد از من این آتش خاموش شود، می‌شود کسی باشد من این آتش را به او بدهم؟

بخشید اینطوری می‌گویم ولی حداقل زرتشتی‌ها یک آتش دارند که برایشان مهم است که خاموش نشود و نسل بعدی‌شان را برای آن تربیت می‌کنند.

حضرت ابراهیم برایش مهم بود که آتش نماز تا قیامت خاموش نشود، لذا از خدا ذریه می‌خواست برای نماز، «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» (آیه ۳۷- سوره ابراهیم). نماز آنقدر در دل ابراهیم آتش بود که ابراهیم حاضر بود برای نماز بمیرد. دغدغه داشت نکند بعد از من کسی نباشد که روی زمین نماز بخواند، یک نسلی بیایند که نماز بخوانند.

باید یک آتشی بیاد قلب آدم را بگیرد، اول خود آدم را بسوزاند، بعد نسل بعدی را برای زنده نگه داشتن آن آتش بخواهد. بعضی از قدیمی‌ها این حس را نسبت به روضه امام حسین داشتند، می‌گفتند ما میراث دار روضه امام حسین هستیم و مباد روزی باشد که برای امام حسین روضه نخوانند؛ بچه تربیت می‌کردند برای اینکه روضه‌ی امام حسین برقرار باشد.

امام حسین (ع) می‌گوید: من برای آن قیام کردم که یک آتشی از شریعت حضرت رسول بود، مباد خاموش بشود؛ من آمدم خاموش نشود، بعد از من هم کسانی می‌آیند که نگذارند خاموش شود. این سوره یک همچین چیزی را می‌خواهد که باید در قلب آدم شکل بگیرد: اول، یک کاری کند که آدم خودش را فراموش کند و بعد فرزند را برای این بخواند؛ این بهترین شکل تربیت فرزند است. راهش هم از مسیر تربیت شدن خود فرد می‌گذرد؛ یعنی خودش تربیت می‌شود، چنین توحیدی در او شکل می‌گیرد، لاجرم چنین توحیدی را در فرزندش می‌بیند. البته اختیار بچه‌ها سرجایش است.

به برکت جلسه امروز، جمعه، عزای حضرت اباعبدالله که در هفتم حضرت هم هستیم، باب این ماجرا باز شد؛ بقیه آیات سوره مبارکه مریم را در راستای این موضوع بخوانید.

آن چه کاری هست که آتشی از محبت خدا را به قلب انسان می‌اندازد و هر چیز غیر خدا را می‌سوزاند؟!

آتش محبت ریشه ردائل را می‌سوزاند

به قول آقایانی مثل حضرت علامه و نقل‌هایی که به علامه قاضی منسوب می‌کنند، در مباحث سلوک به این مکتب احراق می‌گویند؛ یک آتشی می‌آید، همه چیز را می‌سوزاند و هیچی نمی‌گذارد. حضرت علامه طباطبایی رحمت خدا بر این عالم بزرگوار، در المیزان، می‌فرمایند: اگر چنین محبتی در قلب انسان شکل بگیرد، ریشه ردائل در انسان از بین می‌رود. ریشه ردائل و نه ردائل از بین می‌رود، چرا؟ مثلاً ردیله محبت است، اصلاً محبتی غیر خدا نیست که من دغدغه دیگری داشته باشم؛ حسادت است، اصلاً من غیر خدا نمی‌بینم که بخواهم حسادت کنم؛ لذا ریشه همه فضائل و از بین برنده همه ردائل است.

حالا این که این محبت چطور شکل می‌گیرد، می‌شود ماجرای سوره مبارکه مریم. خدا انشالله این چنین محبتی را در دل همه ما جاری کند؛ آن محبتی که در روایتی از امام حسین فرمودند: «إِنَّ حُبَّنَا لَتُسَاقِطُ الدُّنُوبَ كَمَا تُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ». محبت امام حسین ذنوب را می‌ریزند یعنی نمی‌گذارد تو گناهکار بمونی؛ نه اینکه محبت امام حسین بیاید، بعداً هر غلطی خواستی بکن. این حرف غلط و برخلاف همه تعالیم قرآن است، از مسیحیت شکل گرفت که آقا عیسی رفت خودش را به کشتن داد که گناهان ما بخشیده شود بعد ما هم همچین انحرافات در ذهن مان هست. کسی که حب ما در دلش بیفتد، بهانه و کششی دیگر برای گناه کردن ندارد، لذا آنچنان گناهان می‌ریزند که یک باد برگ پاییز را می‌ریزند.

انشالله که این محبت عمیق با معرفت به خداوند تبارک و تعالی، توحید و بعد به اولیا خدا قلب ما را آنقدر آکنده بکند که جز خدا در قلب و زندگی مان چیز دیگری نماند. به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم